

نقد و نگاهی بر حکایت طوطی و بقال

در مثنوی مولوی

اثر: دکتر علی محمدی

استادیار دانشگاه همدان

(از ص ۱۴۹ تا ۱۵۸)

چکیده:

این نوشته کوششی است در نقد و بررسی یکی از حکایات مثنوی مولوی که به نظر نگارنده، شارحان مثنوی، در شرح جزئیات آن، توجه کافی نداشته‌اند. مخاطب در این مقال، معنای پیش‌نهادی نگارنده، در خصوص یک واژه، آشنا می‌شود. در صورت پذیرش استدلال‌های موجود، چشم‌انداز تازه‌ای، در حوزه مثنوی پژوهی، باز می‌گردد که در تفسیر دیگر حکایات مثنوی بی‌تأثیر نخواهد بود. واژه‌ی مذکور «کل» است که در بیت زیر آمده است:

دید پر روغن دکان و جاش چرب

بر سرش زد گشت طوطی کل ز ضرب

شارحان مثنوی، واژه فوق را به معنی «کچل» گرفته‌اند؛ اما نگارنده در کوششی که در این گزارش به عمل آورده، به این نتیجه رسیده که کل در بیت یاد شده به معنای گنگی و ناتوانی از گفتار است. این نتیجه در یک فرایند عقلی و نقلی حاصل گشته است.

واژه‌های کلیدی: طوطی، بقال، قیاس، کل، گنگی.

مقدمه :

با توجه به اهمیت بیان جزئیات، از آن جهت که زمینه‌ی فعالیت‌های منطقی و گسترده‌ای را فراهم می‌سازد، از طرفی گرایش به کل‌گویی در برگیرنده‌ی این نقص هست که در زمان و مکان کوتاه نمی‌توان همه‌ی جنبه‌های یک نظر کلی را بررسی کرد و به نتیجه رسید، این مقاله با جزئی‌نگری و پرداختن به یک نکته‌ی معنوی، روندی منطقی و عقلانی را طی می‌کند که حاصل آن وجوب نگرشی تازه به یکی از داستانهای پرآوازه‌ی مثنوی است.

مولانا در دفتر اول مثنوی،^۲ برای توجیه گناه نکرده شاه و حکیم الهی در کشتن آن زرگر، قیاس را امری نادرست می‌داند. او برای بیان این برهان، به حکایتی متوسل می‌شود که خلاصه‌ی آن چنین است: بقالی طوطی‌ی خوش نوایی داشت که در دکان باعث رونق و گرمی بازار بود. بر اثر حادثه‌ای که روی داد، طوطی هراسان و ترسان شد و باعث افتادن شیشه‌ی روغن آلوده شد. بقال برای تنبیه طوطی ضربه‌ای به سرش زد که طوطی «کل» گردید. طوطی مدتی خاموش شد و بازار فروشش کساد. بقال برای بهبودی طوطی به هر اقدامی دست زد، اما به باز کردن نطق مرغ خویش، موفق نگردید. از اتفاق روزی قلندی سر تراشیده از جلو دکان می‌گذشت. طوطی با دیدن او به نطق آمد و گفت: از چه‌ای کل با کلان آمیختی / تو مگر از شیشه روغن ریختی؟

مولا پس از این، مسئله‌ی ناروایی قیاس را مطرح می‌کند که با موضوع این مقاله ارتباطی ندارد؛ اما بیان این نکته خالی از فایده نیست که در پابرج مثنوی، طبع نیکلسون، این دو بیت وجود دارد:

خواجه روزی سوی خانه رفته بود در دکان طوطی نگهبانی نمود

گربه‌ای برجست ناگه در دکان بهر موشی طوطیک از بهر جان...^۳

در تمام مثنوی، تا آنجا که به یاد دارم، کمتر حکایتی آمده است که اینقدر ایجاز

داشته باشد. منظورم از ایجاز، ایجاز بلاغی نیست بلکه منظور فشردگی و تراکم قصه در ابیات محدود است. اتفاقاً این فشردگی داستان باعث ابهامی در داستان شده است که تمام آن حکایت را در یک برگ ابهام معنوی فرو برده است. آن چه باعث ابهام گشته است، واژه‌ی «کل» در این بیت است:

دید پروغن دکان و جامه چرب بر سرش زد گشت طوطی کل ز ضرب
این که طوطی از ضربه‌ی بقال کل شد، چه معنایی دارد؟

نیکلسون از شارحان مثنوی است که بیت بالا را شرح نکرده و بدون هیچ اشاره‌ای در معنی ابیات دیگر از آن عبور کرده است.^۴ استاد فروزان فر به شرح بیت پرداخته است و در معنی کل گفته است:

کل: کچل، بی مو، مجازاً بی برگ و بار. سپس بیتی از قانع‌ی طوسی در کلیله و دمنه منظوم آورده است:

یکایک سر شاخ‌ها کل شود جوانی به پیری مبدل شود

همچنین اضافه کرده است که در بشرویه (محل تولد استاد) هنوز این کلمه (کل) مستعمل است و کچل استعمال نمی‌شود.^۵

از شارحان متأخر مثنوی، یکی کریم زمانی است که ظاهراً بیشتر شروح مثنوی را دیده است. وی در شرح بیت مذکور گفته است: «... چنان بر سر طوطی زد که از شدت آن، طوطی کچل شد.» اگر چه در کروش اضافه کرده است که: «در این جا کلمه‌ی کل، ابهام کلیل اللسان یعنی لال شدن و خموش گشتن نیز دارد.»^۶

از دیگر شرح‌های مثنوی، یکی «شرح المثنوی المعنوی بالمنهج القوی» از شیخ یوسف بن احمد المولوی است.^۷ این کتاب به زبان عربی نوشته شده است و ضمن معنا کردن ابیات، به معنی تک تک و ازگان نیز پرداخته است. در معنی بیت یاد شده گفته است: «رأی مملوءة بالدهن و الالبسته ضربها علی رأسها»^۸ و در معنی واژه‌های بیت، تنها واژه‌ای که مستقلاً معنا نشده است و این معنا شدن غریب می‌نماید،

همان واژه‌ی کل است؛ اما در جمع بندی او در تفسیر بیت، مفهوم و معنی کل را آورده است: «رأی الدکان مملوءه بلدهن و رأی اسبابه والبسته دهنأ ای مملوءة بالدهن، فغضبه من ذاک الحال و ضربها علی رأسها. فصارت من الضرب قرعاء.»^۹ چنان که ملاحظه می‌شود، شارح این کتاب نیز کل را به قرع و کچل معنا کرده است. از شارحان دیگر مثنوی به زبان عربی، عبدالعزیز صاحب الجواهر است.^{۱۰} او با رعایت معنی الفاظ، ابیات مثنوی را به عربی برگردانده است. در برگردان داستان نوشته است:

کان بقال الدیه البغاء	تحسن الالحن خضراء القباء
اوجع البغاء ضرباً و صفع	رأسها حتی تولاه القرع
ممّ یا اقرع و افاک القرع	صفع رأسک من رأسی صفع ^{۱۱}

در این جا هم، چنان که در ترجمه‌ی ابیات بالا آورده‌ام، کل به معنای گری و کچلی است. علاوه بر این شرح‌های یاد شده، به شروح دیگر نیز مراجعه کرده شده و سخنی فراتر از آن چه آورده شد، در آن شروح وجود نداشت.^{۱۲}

دکتر عبدالحسین زرین کوب، تنها شارحی است که زیرکانه و عالمانه، از کنار این بیت گذشته است، او در تفسیر کلی داستان می‌گوید: «از جمله قصه‌ی طوطی و بقال است که ضربه‌ی بقال، طوطی مسکین را که شیشه‌های روغن را در دکان ریخته است، به کلی کل و خاموش می‌کند.»^{۱۳}

جمله‌ی فوق زیرکانه است از آن جهت که کل می‌تواند در معنای خاموش یا کچل هر دو به کار رفته باشد. عالمانه است زیرا استادی چون او، نمی‌پذیرفته است که این تناقض وجود داشته باشد که اگر طوطی بر اثر ضربه کچل شد، چگونه گنگ گردید؟ یا اگر بر اثر ضربه گنگ شد چرا کچل گردید؟

بنابراین ما در این مقاله، در پی پاسخ این دو پرسش هستیم:

۱- اگر طوطی از ضربه‌ی بقال کچل شد، چرا دیگر سخن نگفت؟

۲- اگر طوطی از ضربه‌ی بقال گنگ شد، چرا وقتی کچلی را دید به نطق آمد؟ برای یافتن پاسخ، جست و جو در معنای دیگر واژه‌ی کل، لازم آمد. دکتر محمد معین در یک جا معنای کچل را آورده است و اتفاقاً برای شاهد آن از همین بیت مولوی استفاده کرده است. او اصل واژه را طبری یا گیلکی می‌داند و در جای دیگر، کل را به بزمازندرانی و هر حیوان تهی شاخی معنا کرده است. در معنای واژه‌ی کل نیز گفته است: اصلاً طبری و گیلکی است و به معنای کوتاه و ناقص و کند است که امروزه در زبان معیار، به وفور کاربرد دارد؛ البته واژه‌ی کل یک واژه‌ی عامیانه‌ی امروزی است که در متون قدیم، تا آن جا که در خاطر من است، کاربردی به این معنا نداشته است.

اما واژه‌ی کل در زبان عربی، معنای متناسب با بیت مذکور دارد. کلید بر وزن فعیل، صفت تیغ کند است. در فرهنگ‌های عربی آمده است: کل اللسان او البصر: لم يحقق المنطوق او المنظور؛ یعنی کسی که زبان یا چشمش از کار افتاده باشد. کل به این معنی در زبان عربی کاربرد فراوان دارد از جمله در این دو بیت که در خاطر من هست اما نمی‌دانم سروده‌ی کیست:

طرقُ الباب حتی کلّ متنی فلما کلّ متنی کلمتني
فقلت لی ای اسماعیل صبراً لها قلت ای اسماعیل صبری^{۱۴}

که معنای آن قریب به این مضمون است:

بس که بر خانه‌ی معشوق زدم در، دستم خسته گردید، چو شد خسته لب از لب نگشود
گفت ای گوش دلم باش شکیبیا! گفتم های اسماء! دگر آب نماندست به رود ۱۵
شاهد زیباتر آن در این سخن عرفانی است: من عرف الله کل لسانه. ۱۶ با این
وجود آیا مولانا در این بیت واژه‌ی کل را به معنای عربی آن به کار برده است؟ اگر
پاسخ این پرسش مثبت باشد، پاسخ یکی از پرسش‌های مقاله هم روشن می‌شود؛
زیرا بر اثر ضربه، طوطی گنگ شده است و این یک امر طبیعی است که بر اثر

ضربه‌ای جانور گنگ و لال شود یا دچار نسیان گردد؛ اما به هر حال پرسش دوم پابرجا است که اگر کل به معنی گنگی باشد، چرا طوطی با دیدن قلندر سر برهنه به گفت آمده است؟:

جولقی ای سر برهنه می‌گذشت با سرب بی موجو پست تاس و تشت
طوطی ای اندر گفت آمد در زمان بانگ بر درویش زد که هی فلان...
از قیاس طوطی، پیدا است که آن پرنده، حتماً باید کچل شده باشد که با دیدن سراتراشیده‌ای به نطق آمده است. طوطی چگونه کچل شد؟
استاد فروزان فر در مآخذ قصص مثنوی، درباره‌ی مآخذ این حکایت چیزی نگفته است؛ اما در مثل‌ها و مطایبات عامیانه، حکایتی است که با این داستان مولانا احتمالاً بی ارتباط نمی‌تواند باشد.

اگر این احتمال درست باشد بعید نیست قصه‌ی عامیانه در زمان مولانا نیز به گونه‌ای رواج داشته است اگر چه حکایت مذکور عامیانه و نادلپذیر است؛ اما یاد کرد آن برای ادای مقصود لازم است:

بازرگانی طوطی‌ای داشت که در مواقع حساس اعاده‌ی قضای حاجت می‌کرد.^{۱۷} این مسئله باعث رنجش بازرگان شده بود و برای تربیت طوطی، هر بار که این کار از او سر می‌زد، یک پراز روی سرش می‌کند. این کار آن قدر ادامه یافت که آن عادت زشت برداشته شد، در عین حال طوطی نیز کچل گشته بود. بازرگان به شکرانه‌ای این پیروزی، مهمانی‌ای ترتیب داد که در آن ضیافت طوطی خوش آمدگوی دعوت شده‌گان بود. در میان مهمانان ناگهان کچلی از راه رسید، طوطی با دیدن او سخنی گفت که مبتنی بر مقایسه‌ی کچل با خود بود؛ یعنی گمان کرد که آن کچل هم به سبب عادت بدی که داشته است کچل شده است.^{۱۸} در این حکایت عامیانه نیز، قیاس طوطی محور اصلی داستان است. با این حال در همین داستان فشرده‌ی مثنوی دو بیت است که ممکن است راهگشای ابهام موجود در

داستان باشد:

روزکی چندی سخن کوتاه کرد مرد بقال از ندامت آه کرد
ریش بر می‌کند و می‌گفت ای دریغ که آفتاب نعمتم شده زیر میغ
در شرح این بیت اخیر، استاد فروزانفر و نیکلسون چیزی نگفته‌اند؛ اما شارحان دیگر، ریش‌کندن را کنایه از تشویش و اضطراب گرفته‌اند. ریش در زبان فارسی در دو معنا به کار می‌رود. یکی موی صورت، دیگر جراحی و زخم. در زبان عربی، ریش و ریشه به معنای پر مرغ است که با معنای مو در زبان فارسی بدون تناسب نیست. مولانا در دفتر اول مثنوی، واژه‌ی ریش را به معنای موی سر به کار برده است:

هیچ کس بر مرگ غم نوحه کند؟ ریش سر چون شد کسی مو بر کند؟^{۱۹}
با این حال، آیا ریش در بیت مذکور به معنی پر نیست؟ اگر بپذیری که به معنای بال است می‌توان گفت معنای کنایه‌ای ریش‌کندن که در زبان فارسی رواج داشته است را نیز در جوف خود دارد.

نتیجه:

اگر ریش‌کندن به معنی پر‌کندن باشد، هم به استناد آن داستان عامیانه، هم به این توهم که تربیت طوطی از آن راه ویژه صورت می‌گرفته است، هم این که می‌توان کل را در بیت اول به معنی گنگ، و در بیت آخر به معنی کچل گرفت؛ روال منطقی داستان چنین می‌شود:

طوطی روغن را می‌ریزد، بقال بر سرش می‌زند، طوطی گنگ می‌شود یا دچار نسیان می‌گردد. بقال برای باز شدن نطق مرغش پره‌های سر او را می‌کند. سیاست بقال آن قدر ادامه پیدا می‌کند که طوطی کچل می‌شود. از آن جا که طوطی با آینه سر و کار دارد کچلی خود را در آن می‌بیند و به محض دیدن جولقی سر برهنه

تصویر خویش با عمل پرکندن و سیاست بقال و تمام ماجرای گذشته را به یاد می آورد. این تناسب، شوکی در او ایجاد می کند که باعث به نطق آمدن طوطی است.

پی نوشت ها:

- ۱- بود بقالی و وی را طوطی ای
بر دکان بودی نگهبان دکان
در خطاب آدمی ناطق بدی
جست از سوی دکان سویی گریخت
از سوی خانه بیامد خواجه اش
دید پر روغن دکان و جامه چرب
روزکی چندی سخن کوتاه کرد
ریش بر می کند و می گفت ای دریغ
دست من بشکسته بودی آن زمان
هدیه ها می داد هر درویش را
بعد سه روز و سه شب حیران و زار
می نمود آن مرغ را هرگون شگفت
جولقی ای سر برهنه می گذشت
طوطی اندر گفت آمد در زمان
از چه ای کل با کلان آمیختی
- ۲- نیکلسون، رینولد الین، مثنوی معنوی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ج اول، تهران ۱۳۶۳، بیت ۲۴۷ به بعد.
- ۳- همان، ص ۱۷.
- ۴- شرح مثنوی معنوی مولوی، دفتر اول، ترجمه حسن لاهوتی، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، تهران، چ اول، ۱۳۷۴، ص ۵۷.
- ۵- فروزان فر، بدیع الزمان، شرح مثنوی شریف، انتشارات زوار، ج اول، ص ۱۲۵.
- ۶- زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر اول، انتشارات اطلاعات تهران، چ اول، ۱۳۷۷،

خوش نوایی سبز گویا طوطی ای
نکته گفت با همه سوداگران
در نوای طوطیان حاذق بدی
شیشه های روغن گل را بریخت
بر دکان بنشست فارغ خواجه و ش
بر سرش زد گشت طوطی کل ز ضرب
مرد بقال از ندامت آه کرد
که آفتاب نعمتم شد زیر میغ
چون زدم من بر سر آن خوش زبان
تا بیابد نطق مرغ خویش را
بر دکان بنشسته بد نومیدوار
تا که باشد که اندر آید او به گفت
با سر بی مو چو پشت تاس و تشت
بانگ بر درویش زد که هی فلان
تو مگر از شیشه روغن ریختی...

ص ۱۲۱.

۷- مولوی، شیخ یوسف ابن احمد، شرح المثنوی المعنوی بالمنهج القوی، دارالاشاعه العربیه، بمجمع الاسواق، کفر المندی، کوئتا - پاکستان.

۸- دید پر شده از روغن و پوشش را، زدش بر سرش. (دکان و لباسهایش را روغنی یافت، ضربه‌ای بر سرش زد).

۹- دید سکو پر شده از روغن و دید کالا و پوشش هایش روغنی، یعنی آغشته به روغن، پس خشمناک کرد او را، از آن حال، و زدش بر سرش که شد از آن زخم کچل. (دکان و لباس هایش را روغنی یافت، این امر او را خشمناک کرد، ضربه‌ای بر سرش زد که از آن ضربه کچل گردید).

۱۰- صاحب الجواهر، عبدالعزیز، جواهر الآثار فی ترجمه مثنوی مولانا خداوندگار، چاپ خانه‌ی دانشگاه تهران.

۱۱- معنای تحت الفظی: بود بقالی برایش طوطی‌ای، نیک می‌گرداند صداها را سبز قباد / به درد انداخت طوطی را با ضربه‌ای و قفایی بر کله‌اش تا به کچلی رسید / به چه‌ای کچل به کچلی رسیدی قفای سر تو از قفای سر من. (بقالی طوطی‌ای داشت، آواز نیک می‌خواند و پرهايش سبز بود. ضربه‌ای بر سر طوطی زد که منجر به کچلی او شد، از چه‌ای کچلی به کچلی رسیدی؟ آیا ضربه‌ای که بر سرت خورد، از جنس ضربه‌ای بود که بر سرز من خورد؟)

۱۲- از جمله: آفتاب معنوی، چهل داستان از مثنوی، به اهتمام دکتر نادر وزین پور. و بانگ نای، داستان‌های مثنوی مولوی از محمد علی جمال زاده با مقدمه‌ی استاد فروزان فر و شرح مثنوی حاج ملا هادی سبزواری به کوشش مصطفی بروجردی.

۱۳- زرین کوب، عبدالحسین، بحر در کوزه، نقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مثنوی، انتشارات علمی تهران، چ اول، ۱۳۶۶.

۱۴- این دو بیت را از پدر همسر، جواد پرستگاری، در یاد دارم، روانش شاد و یادش گرامی!

۱۵- این دو بیت سروده‌ی ارتجالی نگارنده است.

۱۶- فروزان فر در ذیل این بیت مثنوی: لفظ در معنی همیشه نارسان زان پیمبر گفت قد کلّ اللسان، گفته است: «مراد روایه، ذیل است: من اتقی الله کلّ لسانه و لم یشف غیظه، جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۵۸ و کنوزالحقایق، ص ۱۲۲. من عرف الله کلّ لسانه. شرح خواجه ایوب، المنهج القوی، ج ۲، ص ۵۸۰». نگاه کنید به احادیث مثنوی، ج پنجم، مؤسسه‌ی انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۷۰، ص ۶۷.

۱۷- به قول قدما «مثل سگ تازی که هنگام شکار ریدنش بگیرد».

۱۸- دکتر زرین کوب می‌گوید: «به هر حال این نکته که قصه مولانا هم ظاهراً منشاء ادبی مشهوری ندارد، نشان می‌دهد که مولانا نیز باید آن را از مآخذ عامیانه و نقل قول افواه اقتباس کرده باشد. نگاه کنید به سرنی، ج دوم، ص ۸۱۴ و برای تفصیل بیشتر به کتابی در زبان فرانسه ارجاع داده است:

Marie louise tenezele cont popluaire francais 1979 III/ 40 seqq.

۱۹- مثنوی، ج اول، ب ۲۵۵۶.